

دکتر رابرت وانوی، پادشاهان، سخنرانی ۷

دکتر رابرت وانوی، دکتر پری فیلیس، تد هیلدبرانت، ۲۰۱۲ ©

سلیمان - بازگشت به مصر، قلب به بتپرستی روی می آورد

و ۱. صلح با یک نقص

نقطه عطف -- اول پادشاهان ۲۶:۹-۲۵:۱۰:۳ بازگشت به مصر - اول پادشاهان ۲۶:۱۰-۲۹:۲. ما هنوز زیر بخش «ف» هستیم. ما به «صلح با یک نقص»، اول پادشاهان ۹:۱۰ تا ۲ و «نقطه عطف»، ۲۶:۹-۲۵:۱۰، نگاهی انداخته‌ایم. ببینید به بخش «۳» «زیر بخش» «ف» «برویم که من آن را بازگشت به مصر «می‌نامم».

بسیار خوب، فصل 10: 26-29 بخش بعدی ماست. در آنجا می‌خوانیم: «سلیمان اربه‌ها و اسب‌های فراوانی جمع‌آوری کرد؛ او 1400 اربه و 12000 اسب داشت که آنها را در شهرهای اربه‌رانی و همچنین نزد خود در اورشلیم نگهداری می‌کرد. پادشاه نقره را در اورشلیم به اندازه سنگ‌ها فراوان و چوب سرو را به اندازه درختان چنار و انجیر در دامنه کوه‌ها فراوان کرد. اسب‌های سلیمان از مصر و از قوئه وارد می‌شدند - بازرگانان سلطنتی آنها را از قوئه می‌خریدند. آنها یک اربه را از مصر به قیمت 600 شیکل نقره و یک اسب را به قیمت 150 شیکل نقره وارد می‌کردند. آنها همچنین آنها را به «پادشاهان جتی‌ها و آرامی‌ها صادر می‌کردند».

حالا به نظر می‌رسد که آنچه اینجا اتفاق می‌افتد این است که سلیمان واسطه‌ای در تجارت اربه‌ها و اسب‌ها است. او اسب‌ها را به قیمت ۱۵۰ شیکل برای هر اسب خرید، اما من فکر می‌کنم اینجا چیزی بیش از یک معامله تجاری در جریان است. کاری که سلیمان واقعاً انجام می‌دهد، سود بردن از چیزی است که امروزه می‌توان آن را فروش بین‌المللی سلاح و مهمات نامید. اینها تسلیحات نظامی بودند - اربه‌های آن زمان تانک‌های امروزی بودند. آنها ادوات نظامی بودند. قرار بود سلیمان پادشاه صلح باشد، اما او در این تجارت اربه‌ها و اسب‌ها دخیل است. در تثنیه ۱۷ آمده است که پادشاه نباید تعداد زیادی اسب برای خود تهیه کند یا مردم را مجبور کند که برای گرفتن تعداد بیشتری از آنها به مصر برگردند. این آیه ۱۶ است: «یک پادشاه نباید تعداد زیادی اسب برای خود تهیه کند یا مردم را مجبور کند که برای گرفتن تعداد بیشتری از آنها به مصر برگردند، زیرا خداوند به شما گفته است که 'دیگر به آن راه نبرنگردید».

سلیمان نه تنها در این تجارت اسب دست دارد، بلکه در آیه ۲۶ متوجه خواهید شد که او برای خود اسب و اربه جمع کرده است؛ او ۱۴۰۰ اربه و ۱۲۰۰۰ اسب داشت. فکر می‌کنم می‌توانید استدلال او را درک کنید. ملت‌های همسایه اطراف اسرائیل تعداد قابل توجهی اربه و اسب داشتند و ظاهراً سلیمان

می‌خواست اسب‌هایی معادل آنچه ملت‌های همسایه داشتند، داشته باشد. اما فکر می‌کنم باید این را از دیدگاه کتاب مقدس در نظر بگیرید. اگر به زمان خروج برگردید، به یاد خواهید آورد که مصریان با اربه و اسب اسرائیل را تعقیب کردند. بنی‌اسرائیل هیچ اربه و اسبی نداشتند، بنابراین طبیعتاً بسیار ترسیده بودند. اما ما می‌دانیم چه اتفاقی افتاد؛ ارتش مصر با وجود این واقعیت که بنی‌اسرائیل از نظر نظامی کاملاً ناتوان بودند، نابود شد. خداوند مداخله کرد. ما قبلاً بحث کردیم که در طول فتح، اسرائیل با ارتش‌هایی روبرو شد که تعداد زیادی اربه و اسب داشتند.

اگر به یوشع باب ۱۱ نگاه کنید، در آیه ۴ از این ائتلاف پادشاهان به رهبری یابین، پادشاه حاصور، می‌خوانید که با تمام سربازان خود و تعداد زیادی اسب و اربه، ارتشی عظیم، به بزرگی شن‌های ساحل دریا، به مقابله با یوشع آمدند. اما باز هم، خداوند آن پادشاهان را به دست اسرائیل تسلیم کرد، حتی اگر اسرائیل هیچ اربه و اسبی نداشت. اگر بعداً در این فصل بخوانید، آنچه بنی‌اسرائیل برای خود به غنیمت گرفتند، آیه ۱۴ است: «تمام غنایم و دام‌های این شهرها و همه مردم را به شمشیر سپردند تا اینکه آنها را کاملاً نابود کردند.» فکر می‌کنم قبلاً در متن این فصل به شما اشاره کردم که خداوند در آن زمان به یوشع در آیه ۶ دستور داد: «از آنها نترسید زیرا فردا در همین ساعت آنها را به اسرائیل تسلیم خواهم کرد. شما باید اسب‌های آنها را پی کنید و اربه‌های آنها را بسوزانید.» این یک دستور مستقیم است. خداوند در آن زمان نمی‌خواست که بنی‌اسرائیل این اربه‌ها و اسب‌ها را بردارند و آنها را در نیروی نظامی خود ادغام کنند. حالا، با معیارهای انسانی، فکر می‌کنم ممکن است بگویید که این احمقانه است، اما این چیزی است که خداوند دستور داده بود. توکل به خداوند مسئله اصلی است: قدرت در ضعف

به نظر من، پشت این نگرانی این است که اسرائیل به جای نیروی نظامی و قدرت و توان خود، به خداوند توکل کند. اگر اسرائیل ارتشی برابر با ارتش‌های همه مردمان اطراف خود بسازد، ناگزیر تغییری رخ خواهد داد و آنها برای امنیت خود به قدرت نظامی اعتماد خواهند کرد نه به خداوند. و من فکر می‌کنم نکته این است که خداوند نمی‌خواست آنها این کار را انجام دهند. او می‌خواست مردم منحصراً به او توکل کنند. بنابراین قرار نبود اسرائیل یک تشکیلات نظامی بسازد. در مقایسه با مردمان اطراف خود، آنها باید ضعیف باقی می‌ماندند، دقیقاً به این دلیل که به خداوند توکل کنند.

باز هم، فکر می‌کنم در این ایده، اصلی وجود دارد که به نوعی در تمام کتاب مقدس جریان دارد. شما آن را در متن عهد عتیق پیدا می‌کنید، اما پولس در دوم قرنتیان ۱۰:۱۲ از همین اصل صحبت کرده است. او می‌گوید: «وقتی ضعیف هستم، آنگاه قوی هستم.» و فکر می‌کنم نکته این است که وقتی چیزی نداریم که بتوانیم به آن تکیه کنیم و به غیر از خداوند به آن اعتماد کنیم، دقیقاً در همان نقطه است که قدرت خدا آشکار می‌شود. وقتی در چنین موقعیتی هستیم که به عشق و لطف خدا وابسته‌ایم، نه به منابع خودمان،

هر چیز دیگری. اما وقتی به منابع خودمان نگاه می‌کنیم و به آنها وابسته می‌شویم، قدرت خدا پنهان می‌شود و برای ما بی‌اهمیت می‌شود. بنابراین، این اصل اشکال و تغییرات زیادی به خود می‌گیرد. در کتاب مقدس می‌بینید که خدا معمولاً انتخاب می‌کند از آنچه ناتوان و ضعیف است استفاده کند و با این کار آنچه را که قوی و قدرتمند است، گیج می‌کند.

اما برای بازگشت به متن اینجا، اسرائیل قرار بود با سایر ملت‌ها متفاوت باشد. او قرار نبود یک نیروی نظامی بسازد؛ او قرار بود برای امنیت خود در رابطه‌ای با اعتماد کامل به خداوند باقی بماند و خداوند این امنیت را تا زمانی که آنها مطیع و وفادار بودند، تضمین می‌کرد.

می‌رسد که اسرائیل مدت زیادی این فرمان را به دل گرفت. اسب‌ها و ارابه‌ها در کتاب مقدس به نظر اگر به فصل ۴ داوران نگاه کنید، اشاره دیگری به ارابه‌ها دارید. داوران ۴:۳، سب‌های کنعانی علیه اسرائیل آمد و در آیه ۳ می‌خوانید: «او ۹۰۰ ارابه آهنی داشت و بنی‌اسرائیل را به مدت ۲۰ سال.» بی‌رحمانه سرکوب کرد. و آنها برای کمک به خداوند فریاد زدند

اسرائیل مجبور بود علیه سب‌ها که این ۹۰۰ ارابه را فقط با سربازان پیاده داشت، برود. با این حال، خداوند در آیه ۷ می‌گوید: «من سب‌ها، فرمانده لشکر یابین، را با ارابه‌ها و سربازانش به سمت رود قیشون خواهم کشاند و آنها را به دست تو خواهم سپرد.» اگر روایت را بخوانید، دقیقاً همین اتفاق می‌افتد. و در آیات ۱۴ و بعد از آن می‌خوانید: «دبوره به باراک گفت: برو! این روزی است که خداوند سب‌ها را به دست تو تسلیم کرده است. آیا او خداوند از تو پیشی نگرفته است؟» پس باراک به کوه تابور فرود آمد و نفر او را دنبال کردند. در پیشروی باراک، خداوند سب‌ها و تمام ارابه‌ها و لشکرش را با شمشیر ۱۰۰۰۰ شکست داد و سب‌ها خود را رها کرد و پیاده فرار کرد. اما باراک ارابه‌ها و لشکر را تا حروشت «هاگویم تعقیب کرد. همه لشکریان سب‌ها با شمشیر کشته شدند. حتی یک نفر هم باقی نماند»

اگر کمی جلوتر بروید، زمانی که پادشاهی برقرار شد، هیچ سابقه‌ای وجود ندارد که نشان دهد شاتول ارابه‌ای داشته است. داوود با اسب‌ها و ارابه‌ها روبرو شد. در دوم سموئیل ۸:۳، ۴ می‌خوانید، داوود با هددعزر پسر رحوب، پادشاه صوبه، هنگامی که برای بازگرداندن کنترل خود در امتداد رودخانه فرات رفت، جنگید. داوود هزار ارابه، ۷۰۰ ارابه‌ران و ۲۰۰۰۰ سرباز پیاده او را به غنیمت گرفت. او به جز صد اسب ارابه، بقیه را پایمال کرد. بنابراین داوود نیز هیچ نیروی متقابل قابل مقایسه‌ای نداشت، اما به خداوند توکل کرد و خداوند به او پیروزی بخشید. سپس، در بیشتر موارد، تمام آن ارابه‌ها و اسب‌ها را نابود کرد. او صد اسب را نجات داد.

مزمور ۲۰ در مورد نحوه‌ی نگرش داوود به این مسائل، نکاتی را به ما می‌گوید. در مزمور مردم پادشاه را مخاطب قرار می‌دهند و به نوعی دعا‌های خود را به دعای پیروزی پادشاه اضافه ۲۰،

می‌کنند. و در آیه ۷، جایی که پادشاه صحبت می‌کند، که بدون شک داوود است، می‌خوانید که می‌گوید :
 برخی به اربابها اعتماد دارند، برخی به اسبها، اما ما به نام خداوند، خدای خود، اعتماد داریم. آنها «
 کاملاً به زانو درآمده‌اند، اما ما برمی‌خیزیم و محکم می‌ایستیم. «بنابراین داوود به جز تعداد کمی از آن
 اسبها، بقیه را پی کرد و احتمالاً اربابها را نابود کرد، همانطور که یوشع کرده بود

بنابراین به نظر نمی‌رسد که داوود با قانون تثبیه پادشاه در مورد تکثیر اسبها در تضاد بوده
 باشد. نیروی او هیچ قابل مقایسه با آنچه ملت‌های اطراف داشتند نبود، اما اوضاع در اینجا تغییر کرده
 است. سلیمان ۱۴۰۰ اربه و ۱۲۰۰۰ اسب دارد. این واقعاً با آنچه از ارتش‌های آن زمان می‌دانیم با
 ملت‌های اطراف قابل مقایسه است. بنابراین فکر می‌کنم برای سلیمان این اصل دیگر «وقتی ضعیف
 هستم، پس قوی هستم» نیست. او بر اساس اصل متفاوتی عمل می‌کند و اصل این است که اگر نیروی
 نظامی به اندازه کافی بزرگ داشته باشم، پس قوی هستم. بنابراین فکر می‌کنم سلیمان یکی از ویژگی‌های
 یک پادشاه دنیوی را به خود می‌گیرد. باز هم، این رفتاری است که برخلاف چیزی است که یک پادشاه
 واقعی باید داشته باشد.

سلیمان در اینجا الگویی را منعکس می‌کند که با تمام پادشاهانی که عمدتاً از او پیروی می‌کنند،
 ادامه می‌یابد. بنابراین اگر به فصل ۲ کتاب اشعیا نگاه کنید، اشعیا در آیه ۷ و بعد از آن می‌گوید :
 سرزمین آنها پر از نقره و طلا است؛ گنجینه‌های آنها را پایانی نیست. سرزمین آنها پر از اسب است؛ «
 اربابهای آنها را پایانی نیست. سرزمین آنها پر از بت‌هاست؛ آنها در برابر ساخته‌های دست خود و آنچه
 انگشتانشان ساخته است، سر تعظیم فرود می‌آورند. پس انسان پست و بنی اسرائیل فروتن خواهد شد؛ آنها
 را نبخش.» و باز هم جالب است که می‌بینید اشعیا در آنجا چه چیزی را ذکر می‌کند: نقره و طلا، اسب و
 اربه و بت. اینها همان چیزهایی هستند که دوباره در آن قانون پادشاه در تثبیه ۱۷ منعکس شده‌اند،
 چیزهایی که اسرائیل باید از آنها روی برمی‌گرداند. اما سلیمان به دنبال افزایش ثروت، ایجاد یک نیروی
 نظامی قوی بود و در نهایت او نیز به بت‌ها روی آورد.

ز. نتیجه‌گیری – اول پادشاهان ۱۱

رویکردانی سلیمان از خدا: دل از او رویگردان شد. ۱.

که «نتیجه‌گیری» است؛ این فصل ۱۱ است. من دو نکته فرعی دارم که «G» خب، بریم سراغ
 در برگه شما وجود دارد. یکی رویکردانی سلیمان از خدا، آیات ۱ تا ۱۳ است. با توجه به اینکه سلیمان
 چگونه دو مورد از ممنوعیت‌های قانون پادشاه در تثبیه ۱۷ - تکثیر اسب و تکثیر ثروت - را نقض کرد،
 و وقتی به فصل ۱۱ می‌رسید، کاملاً مشخص است که او مورد سوم - عدم تعدد همسران - را نیز نقض
 کرد. بنابراین اگر بخوانید، «سلیمان علاوه بر دختر فرعون، زنان بیگانه زیادی را دوست داشت :

موآبیان، عمونیان، ادومیان، صیدونیان و حتیان. اینها از ملت‌هایی بودند که خداوند به بنی‌اسرائیل گفته بود: «شما نباید با آنها ازدواج کنید زیرا آنها مطمئناً قلب شما را به دنبال خدایان خود خواهند چرخاند.» با این وجود، سلیمان در عشق به آنها پایبند ماند. او ۷۰۰ همسر اشراقی، ۳۰۰ صیغه داشت و همسرانش او را گمراه کردند.

به عبارت ملایم، این یک حرمسرای بزرگ است. اما باز هم، آنچه می‌بینید این است که پادشاهی او با الگو و رویه‌های سایر دربارهای خاور نزدیک باستان مطابقت دارد. به نظر می‌رسد که بیشتر این زنان، زنان خارجی بودند که احتمالاً بسیاری از آنها در ارتباط با اتحاد‌های سیاسی به حرمسرای سلیمان آورده شده بودند. اما به نظر می‌رسد کنعانی‌ها نیز وجود داشتند، زیرا در آن آمده است: «آنها از ملت‌هایی بودند که خداوند به بنی‌اسرائیل گفته بود که با آنها ازدواج نکنید.» اگر به اسفار پنجگانه برگردید، منظور کنعانی‌ها بودند. او این قانون را نقض کرد. و در آیه ۲ آمده است: «سلیمان با محبت به آنها وفادار ماند.» بنابراین به نظر می‌رسد که در اینجا چیزی بیش از یک توافق سیاسی یا اقتصادی وجود دارد. جالب است که در آیات ۲ تا ۴ چند بار از اصطلاح «دل» استفاده شده است - پنج بار. خداوند می‌گوید: آنها مطمئناً دل‌های شما را به سوی خدایان خود خواهند برگرداند «و آیه ۳»: او هفتصد همسر سلطنتی و سیصد کنیز داشت و همسرانش او را گمراه کردند. وقتی سلیمان پیر شد، همسرانش دل او را به سوی خدایان دیگر برگرداندند و دل او مانند دل پدرش داوود کاملاً به خداوند، خدایش، وفادار نبود. «آن عبارت در انتهای آیه ۳، «همسرانش او را گمراه کردند»، به معنای واقعی کلمه در عبری به این صورت است: نیامده است. کینگ جیمز جدید گفته است: NIV همسرانش دل او را برگرداندند. «این عبارت در ترجمه» دل او را برگرداندند.» اما شما در آن چند آیه پنج بار کلمه «دل» را می‌بینید.

قلب مرکز یا هسته وجود ماست. امثال ۴:۲۳ می‌گوید: «بیش از هر چیز، قلب خود را حفظ کن، زیرا سرچشمه حیات است.» به عبارت دیگر، آنچه در قلب تصمیم گرفته می‌شود، در زندگی خود را نشان می‌دهد. وقتی قلب کسی درست باشد، زندگی او نیز آن را منعکس خواهد کرد. اما وقتی چیزی قلب را گمراه می‌کند، آن نیز در زندگی منعکس خواهد شد؛ و من فکر می‌کنم این همان چیزی است که برای سلیمان اتفاق افتاد. شکست از قلب شروع شد. به عبارت دیگر، این همسران شروع به تأثیر بر تفکر و شخصیت درونی او کردند. تحت تأثیر آنها، او شروع به پیروی از خدایان بت‌پرست خود و ساختن محراب برای آنها کرد.

همانطور که جلوتر می‌روید، و آیه ۵ را می‌خوانید، «او از عشروت، الهه صیدونیان، و مولک، خدای نفرت‌انگیز عمونیان، پیروی کرد. پس سلیمان در نظر خداوند پلید بود و مانند پدرش داوود، از خداوند پیروی کامل نکرد.» او همین کار را برای همه همسران بیگانه خود که برای خدایان خود بخور می‌سوزاندند و قربانی می‌کردند، انجام داد. «بنابراین او شروع به ساختن این قربانگاه‌ها برای خدایان

بتپرست کرد. شما به صراحت نمی‌خوانید که خود سلیمان قربانی‌هایی را بر روی آن قربانگاه‌ها می‌آورد، اما به نظر من کاری که او انجام داد به اندازه کافی جدی بود. او به پرستش بت‌پرستان در مجاورت معبد، در شرق اورشلیم، جایگاهی مشروع داد و این نقض مستقیم احکام عهدی است که می‌گفت همه قربانگاه‌های بت‌پرستان در سرزمین باید نابود شوند. او به جای نابود کردن آنها، زمینه ساخت آنها را فراهم می‌کند.

در آن لحظه می‌بینید که زندگی سلیمان نسبت به روزهای اولیه‌اش تغییر اساسی کرده است. آیه ۹ می‌گوید: «خداوند از سلیمان خشمگین شد زیرا دلش از یهوه، خدای اسرائیل که دو بار بر او ظاهر شده بود، منحرف شده بود.» دلش از یهوه، خدای اسرائیل، منحرف شده بود.

آیه ۴ می‌گوید: «دل او کاملاً وقف یهوه، خدایش، نبود، چنانکه دل پدرش داوود بود.» جالب است که اصطلاح عبری آنجا، «دل او کاملاً وقف نشده بود»، برای آن دسته از شما که کمی عبری خوانده‌اید، *شالیم است*، که همان ریشه «شالوم» (و همان ریشه نام سلیمان است. ریشه اصلی کلمه *شالیم است* خب، نمی‌دانم عمدی بوده یا نه، اما فکر می‌کنم نکته این است که ریشه به معنای کامل، سالم یا بی‌خطر. بودن و هماهنگ بودن است. این کلمه به معنای فقدان نزاع و درگیری است.

مطمئناً، در اوایل پادشاهی سلیمان، پادشاهی او منعکس‌کننده صلح به معنای فقدان نزاع، تمامیت، سلامت و کمال بود. بنابراین می‌توان گفت نام سلیمان، که با آن ریشه کلمه مرتبط است، نشان دهنده مأموریت یا وظیفه او برای ایجاد آن شرایط تمامیت و فقدان نزاع است. او قرار بود به گونه‌ای حکومت کند که شرایط سالم، پادشاهی صلح را ایجاد کند؛ اما اکنون قلب او دیگر سالم نیست، *شالیم*؛ کاملاً به خداوند اختصاص داده نشده است، بنابراین هماهنگی و آرامش در قلب او از بین رفته است. و من فکر می‌کنم که در آنجا، وقتی آن تفرقه وارد قلب او می‌شود، خود به خود عمل می‌کند و تفرقه و اختلاف را در پادشاهی نیز به همراه می‌آورد.

باز هم، این چیزی نیست که یک شبه اتفاق بیفتد، ناگهان اتفاق نیفتاد، هشدار خدا - اول پادشاهان 9:4 یک فرآیند بود. یک چیز به چیز دیگری منجر شد. خداوند بر سلیمان ظاهر شده بود (می‌توانیم به آن قسمت در فصل 9 نگاه کنیم (و به او هشدار داده بود. به آیه ۹:۴ توجه کنید): «اگر با ایمان و با دلی پاک و درستکار در حضور من گام برداری، تخت تو را تا ابد استوار خواهم کرد، چنانکه به داوود وعده دادم. اما اگر گمراه شوی، اسرائیل را از سرزمین خود ریشه‌کن خواهم کرد.» و غیره. به او در این مورد هشدار داده شده بود، اما به گوش کسی نمی‌رسید.

به طوری که وقتی به فصل ۱۱ برمی‌گردید و به آیه ۱۱ نگاه می‌کنید: «خداوند به سلیمان گفت: چون چنین رویه‌ای داری و عهد و فرایض مرا که به تو امر فرمودم، نگاه نداشتی، قطعاً سلطنت را از تو

خواهم گرفت و آن را به یکی از زیردستانت خواهم داد.» خداوند گفت: «تو عهد و فرایض مرا نگاه نداشتی.» این کاملاً صریح است. سلیمان از اینکه یک پادشاه واقعی عهد و پیمان باشد، کوتاهی کرد. می‌بینید که پس از ازدواج با این زنان بسیار، قلبش گمراه شد و سپس زمینه پرستش خدایان بت‌پرست را فراهم کرد.

این ما را به شماره ۲ «در این نتیجه‌گیری دشمنان سلیمان - اول پادشاهان ۱۴: ۱۱-۲۵. ۲. می‌رساند و آن «دشمنان سلیمان، آیات ۱۴ تا ۲۵، فصل ۱۱ «است. در این بخش، نشانه‌ای از نارضایتی خداوند از سلیمان دریافت می‌کنید و آن نشانه در فعالیت‌های این دشمنان است. اولین مورد، هداد ادومی است، آیه ۱۴: «آنگاه خداوند دشمنی، هداد ادومی، از خاندان سلطنتی ادوم، را علیه سلیمان برانگیخت.» ما درباره این مرد می‌خوانیم که در زمان داوود، او از ادوم گریخته و به مصر پناه برده و در واقع با خانواده فرعون مصر ازدواج کرده بود. در این مرحله او از مصر به ادوم بازگشته و می‌خواهد از اسرائیل انتقام بگیرد زیرا داوود ادومی‌ها را مطیع خود کرده بود. بنابراین، این یکی از دشمنانی بود که خداوند به عنوان نشانه‌ای از نارضایتی خود علیه سلیمان برانگیخت.

دومی رزون پسر الیاداع است که در اول پادشاهان ۱۱، آیه ۲۳ درباره‌اش می‌خوانید: «و خدا دشمن دیگری علیه سلیمان برانگیخت، رزون پسر الیاداع، که از نزد سرورش، هددعزر، پادشاه صوبه گریخته بود.» و او دمشق را به دست گرفت، و در آیه ۲۵ می‌خوانید که رزون تا زمانی که سلیمان زنده بود، دشمن اسرائیل بود. اکنون دمشق، البته، در شمال است. ادوم تقریباً در جنوب شرقی. بنابراین، می‌توان گفت، سلیمان در دو جبهه دشمنانی داشت. دمشق، جایی که رزون در آن بود، در طول تاریخ دشمن اسرائیل باقی ماند، همیشه منبع کشمکش بود. امروز نیز چنین است. دمشق و اسرائیل هنوز با هم اختلاف دارند. اکنون، فکر می‌کنم ظهور آن دو دشمن در زمان سلیمان نشان می‌دهد که همه چیز در اسرائیل خوب نیست.

اصل این است که وقتی سلیمان جایی برای بت‌ها باز می‌کند، آنگاه خداوند، می‌توان گفت، جایی برای دشمنان اسرائیل باز می‌کند تا شروع به اعمال فشار بر اسرائیل کنند. او از آنها، به اصطلاح، علیه مردم خود استفاده می‌کند. شما این را به طور مداوم در طول تاریخ اسرائیل می‌بینید که خداوند از یک ملت بت‌پرست برای قضاوت بر مردم خود استفاده می‌کند. بعداً

خب، فکر می‌کنم در آن نقطه از بابلی‌ها و آشوری‌ها استفاده می‌کند. ظهور پادشاه ایده‌آل مسیحایی متوقف شویم. این ما را به پایان پادشاهی سلیمان می‌رساند. من زمان زیادی را صرف سلیمان کرده‌ام زیرا فکر می‌کنم پادشاهی سلیمان واقعاً زمینه را برای همه پیروان در کتاب‌های پادشاهان فراهم می‌کند.

از سلیمان می‌بینید که اگر چه خدا به داوود وعده یک سلسله ابدی را داده است و انتظارات زیادی برای سلیمان وجود داشته است، اما سلیمان قادر به تحقق آرمان آن پادشاه عهدی نبود و نقص‌هایی در پادشاهی او وجود دارد. این چیزها برجسته‌تر و جدی‌تر خواهند شد و می‌توان گفت که تقریباً اجتناب‌ناپذیر است که داورهای عهدی کتاب تنبیه محقق شوند. سپس با شروع این روند، در آن بستر است که آرمان مسیحایی پادشاه حقیقی عهد، به ویژه در میان پیامبران اشعیا و ارمیا و دیگر پیامبران، ظهور می‌کند. آنها باعث می‌شوند که اسرائیل چندان به این حاکمان انسانی و زمینی نگاه نکند، بلکه در نهایت به زمانی چشم بدوزد که خود خدا خواهد آمد و به عنوان پسر داوود بر تخت داوود خواهد نشست و آن پادشاهی را تأسیس خواهد کرد.

خب، بیایید همینجا متوقف شویم. هفته‌ی آینده به روم دوم خواهیم پرداخت، و امیدوارم بتوانیم هفته‌ی آینده به سلسله‌ی عمری و اخاب بپردازیم، اما باید ببینیم چطور پیش می‌رود.

رونویسی توسط کاترین آدامیک
ویرایش خام توسط تد هیلدبرانت
ویرایش نهایی توسط دکتر پری فیلیپس
روایت مجدد توسط دکتر پری فیلیپس